

## ساختار استبدادی حکومت پادشاهی و عدم رشد احزاب سیاسی در ایران

حمیدرضا اخوان مفرد

چکیده: در این مقاله با پذیرش این نکته که پیدایش و کنام نوع خاصی از رژیم سیاسی با وجود یا فقدان مشارکت سیاسی پیوند دارد، تلاش می‌شود تا فقدان مشارکت در قالب احزاب سیاسی با تکیه بر متغیر ساختار استبدادی حکومت توضیح داده شود. استدلال اصلی این مقاله (بدون نفی اهمیت سایر عوامل) آن است که ساختار استبدادی حکومت پادشاهی ایران با تضعیف گروه‌های اجتماعی و ایجاد اختلال در تجمع منافع آنها به اشکال مختلف مانی در راه شکل‌گیری مشارکت سیاسی و رشد احزاب سیاسی و پایداری آنها بوده است.

مقدمه

اثرگذاری نیروهای اجتماعی بر عرصه سیاسی یکی از موضوعات مهم در جامعه‌شناسی سیاسی است. نیروها و گروه‌های اجتماعی مبتنی بر علایق گوناگون در درون ساخت جامعه هستند و ممکن است تشکل و سازمان سیاسی پیدا کنند.<sup>(۱)</sup>

احزاب سیاسی در واقع شکلی خاص از سازماندهی نیروهای اجتماعی هستند و خود به عنوان سازمان، تحت فشار گروه‌ها و علایق اجتماعی مختلف قرار می‌گیرند. در کشورهایی که نظام حزبی جا افتاده است، احزاب به عنوان حلقه پیوند میان منافع اجتماعی و نهادهای تصمیم‌گیری سیاسی عمل می‌کنند و در نظامهای فاقد فعالیت آزاد حزبی، نیروهای اجتماعی - سیاسی ممکن است جهت پیشبرد اهداف خود از انواع دیگری از سازمان بندی سیاسی غیر از حزب بهره‌برداری کنند.

احزاب سیاسی تحت شرایط اجتماعی خاصی پدید می‌آیند. طبعاً می‌بایستی جامعه مدنی به میزانی از پیشرفت و پیچیدگی رسیده باشد تا ضرورت پیدایش احزاب به عنوان نماینده منافع و علایق گوناگون پیش بیاید؛ به علاوه بخشهایی قابل ملاحظه از جمعیت باید از لحاظ فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آمادگی مشارکت در حیات سیاسی را به دست آورده باشند؛<sup>(۲)</sup> و فرض بر این است که وجود، تعدد و تنوع احزاب سیاسی به طور کلی با توسعه سیاسی یک جامعه ارتباط مستقیم دارد. در جوامع توسعه یافته، احزاب به عنوان نهادهای غیر حکومتی جزء جدایی ناپذیر مردم سالاری و از ابزارها و نهادهای اصلی مشارکت عمومی محسوب می‌شوند.<sup>(۳)</sup>

سؤال این جاست که چرا در بسیاری از کشورها مشارکت سیاسی یا اصولاً وجود ندارد و اگر هم وجود دارد برای بخش عظیمی از جامعه به تکلیف مردم در حمایت از خواسته دولتمردان محدود شده است و بخشی از جامعه از هرگونه مشارکت سیاسی منفعل می‌شود و یا به بیگانگی سیاسی روی می‌آورد، یا به منظور تبدیل «تکلیف حمایتی» خود به حق تقاضا - و عملاً به لحاظ وادار سازی حکومت به قبول تکلیف خود در برآوردن تقاضاهای جامعه - به انواع خشونت سیاسی مانند ترور، کودتا، شورش و بلوا دست می‌زند.<sup>(۴)</sup>

در این مقاله با پذیرش این نکته که وجود یا عدم وجود مشارکت سیاسی و همچنین نوع (فعالانه یا منفعلانه) آن به لحاظ نظری با پیدایش و تداوم نوع خاصی از رژیم سیاسی پیوستگی دارد،<sup>(۵)</sup> قصد داریم فقدان مشارکت سیاسی و عدم رشد احزاب سیاسی به عنوان نهادهای مستقل جامعه مدنی را با تکیه بر متغیر ساختار استبدادی حکومت و نظام پادشاهی در ایران توضیح دهیم.

هر چند در مورد فقدان مشارکت سیاسی و عدم رشد احزاب در ایران، فرضیه‌های متفاوتی را با تکیه بر یک یا چند متغیر می‌توان مطرح کرد، لکن استدلال اصلی این مقاله، بدون نفی تأثیر تعیین کننده سایر عوامل، آن است که ساختار استبدادی حکومت با ممانعت از استقلال گروه‌های اجتماعی و اختلال در تجمع منافع آنها به اشکال مختلف، مانعی در راه شکل‌گیری مشارکت سیاسی و رشد احزاب سیاسی و پایداری آنها بوده است.

از آنجا که ساختار حکومت در غرب تأثیری عمیق بر فرایند مشارکت توده‌ها در سیاست و رشد احزاب سیاسی داشته است، ابتدا ارتباط بین دو متغیر را در غرب نشان می‌دهیم. سپس به بررسی فرضیه این مقاله در دوران حاکمیت استبداد سلطنتی در ایران خواهیم پرداخت.

## ساختار حکومت در غرب

فئودالیسم غربی با داشتن نهادهای ویژه‌ای که آن را از دیگر صورت‌بندی‌های اجتماعی مشخص می‌کرد، امکان توسعه مردم‌سالاری را میسر ساخت. مهمترین این ویژگی‌ها مصونیت گروه‌های اجتماعی و افراد از قدرت خودکامه حکام و همچنین مفهوم حق مقاومت در برابر قدرت جابر بود. قدرت نه چندان ناچیز و نه یکسره خودکامه پادشاهان، انگیزه مهمی برای رشد مردم‌سالاری پارلمانی در غرب ایجاد کرد.<sup>(۶)</sup> از نظر بارینگتن مور پیدایش برخی طبقات مستقل از سلطه قدرت دربار و ایجاد تعادلی نسبی میان قدرت دربار و قدرت اشرافیت زمیندار در توسعه مردم‌سالاری نقش اساسی داشته است.<sup>(۷)</sup>

مردم‌سالاری به عنوان حکومتی که تمام مردم به شکلی مستقیم و یا غیر مستقیم از طریق آرای خود و نیز نمایندگان مجلس در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نقش دارند،<sup>(۸)</sup> اشکال وسیع و گسترده مشارکت را در بردارد. به عبارت دیگر ویژگی اصلی مردم‌سالاری مشارکت مردم در تصمیم‌گیری پیرامون اموری است که سرنوشت آنان بدان وابسته است،<sup>(۹)</sup> یعنی مردم‌سالاری نوعی از حکومت است که در آن برخلاف حکومت‌های دیگر (مونارشی، الیگارش و ...) مردم حکومت می‌کنند.<sup>(۱۰)</sup> مفهوم مردم‌سالاری مقارن با مشارکت هرچه بیشتر مردم در صورت بندی قدرت، تعیین نمایندگان، اتخاذ تصمیمات کلی و خلاصه راهیابی به نفس قدرت سیاسی است. مشخصات این نظام سیاسی عبارتند از: همگانی بودن مشارکت، وجود آزادی‌ها، چندگانگی سیاسی (pluralism)، حکومت اکثریت و احترام به اقلیت، برابری مردم و توزیع خردمندانه قدرت (سرشکن کردن قدرت در هیأت فرمانروا، تفکیک وظایف و تعدد نهادها و ادواری بودن مشاغل سیاسی).<sup>(۱۱)</sup> تحقق این امور مستلزم ایجاد سازمان‌های جدید و شناسایی قانونی آنهاست تا مردم از طریق آنها قدرت سیاسی را کنترل کنند<sup>(۱۲)</sup> و فضای بحث و گفتگوی عمومی را که ویژگی بارز مردم‌سالاری است، پدید آورند.<sup>(۱۳)</sup>

ماکس وبر معتقد است که احزاب سیاسی در شکل‌گیری مردم‌سالاری نمایندگی که انتخاب رهبران کارآمد را ممکن می‌سازد و امکان آموزش آنها را فراهم می‌آورد، نقش مهمی دارند.<sup>(۱۴)</sup> این سازمان‌های سیاسی که فرزندان مردم‌سالاری و جامعه صنعتی غرب قلمداد می‌شوند و زندگی سیاسی در این جوامع را در خود خلاصه می‌کنند،<sup>(۱۵)</sup> با شکل دادن به افکار عمومی، دستچین کردن نامزدهای انتخابات و سازمان دادن به انتخاب‌شوندگان، از یک سو مشارکت مردم

را تضمین می‌کنند و از سوی دیگر حافظ رابطه بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان هستند و در نتیجه حفظ و تداوم نظام را نیز تضمین می‌کنند. (۱۶)

بنابراین در غرب رابطه نزدیکی بین توسعه مردم سالاری و گسترش حق رأی و پیدایش احزاب سیاسی وجود داشته است، به طوری که امروزه احزاب سیاسی به عنوان سازمان‌های پایداری که در سطح ملی پیکار سیاسی را عینیت می‌بخشند، از واقعیات سیاسی - اجتماعی این جوامع محسوب می‌شوند، قوانین اساسی نقش آنها را به رسمیت شناخته‌اند و عقیده بر این است که اصولاً تحقق مردم سالاری بدون دخالت آنان میسر نیست، (۱۷) زیرا احزاب سیاسی تضمین‌کننده حقوق اقلیت و احترام به افکار و عقاید ایشان به عنوان یکی از صفات حکومت مردم سالارانه هستند و با تبدیل افکار عمومی به سیاست و خط مشی عمومی، سیاست‌های دولت را در معرض دید جامعه قرار می‌دهند و مسؤولیت حکومت را در مقابل مردم حفظ و تقویت می‌کنند. (۱۸)

### احزاب سیاسی در غرب

احزاب سیاسی به معنای اعم کلمه به صورت دسته‌بندی‌های مختلف در همه جوامع از زمان باستان تا روزگار ما وجود داشته‌اند. (۱۹) در نظام‌های باستان گردهمایی‌هایی را که موجب تقسیم جمهوری می‌شدند، حزب می‌خواندند و در ایتالیای عهد رنسانس، حزب عبارت از دسته‌هایی بود که دور افرادی مجتمع می‌شدند. در برابر این گروه‌ها، دسته‌هایی دیگر مرکب از سازمان‌های وسیع مردمی که مبین افکار عمومی در مردم سالاری‌های نوین هستند نیز حزب نامیده می‌شوند. (۲۰)

احزاب نوین سیاسی از قرن هجدهم ابتدا در اروپا توسعه یافتند، آمریکا از فن اروپایی احزاب سیاسی - ضمن دگرگون کردن آن - تقلید کرد و سپس اکثر کشورهای جهان همین راه را طی کردند. (۲۱) بنابراین احزاب سیاسی پدیده‌های نوینی هستند که همراه با مردم سالاری و شکل‌گیری مسأله مشارکت و گسترش حق رأی و افزایش قدرت مجالس انتخابی به وجود آمده‌اند و به تدریج سازمانی دایمی در مقیاس ملی بدست آورده‌اند. (۲۲)

دائرة المعارف بریتانیکا حزب سیاسی را گروهی سازمان یافته در درون یک نظام سیاسی معرفی می‌کند که با هدف کسب و به کارگیری قدرت سیاسی تشکیل می‌شود. (۲۳) آنتونی گیدنز آن را به

عنوان سازمانی که هدفش دستیابی به تسلط مشروع بر حکومت از طریق فرایند انتخاباتی است تعریف می‌کند و چنانچه این فرصت به سازمان سیاسی داده نشود، آن را حریفه یا جنبش - سیاسی - تلقی می‌کند. (۲۴) موریس دوورژه نیز به واسطه شکل مشارکت احزاب در پیکارهای سیاسی که در پی فتح قدرت یا شرکت مستقیم در اجرای آن هستند و نیز طبیعت همبستگی عامی که بر آن استوار هستند، این تشکیلات سیاسی را از گروه ذی‌نفوذ متمایز می‌سازد. (۲۵)

بنابراین حزب عبارت است از تشکیلات وسیع سیاسی و اجتماعی گروهی که در پی کسب قدرتند تا آن را به طریق قانونی اعمال کنند و این اندامواره زنده ضمن تبدیل منافع و خواسته‌ها به سیاست و انتقال آن به سیاستگذاران، کمک فزاینده‌ای به نظام ارتباطی می‌کند. (۲۶)

احزاب جدید به عنوان صورت‌بندی‌های سازمان یافته‌ای که مستقیماً درگیر مبارزه برای قدرت سیاسی هستند، (۲۷) از دیدگاه واینر و لاپلمبارا دارای چهار رکن اساسی می‌باشند: سازمان‌های مرکزی و رهبری کننده پایدار، فعالیت در سطح ملی، قصد کسب قدرت سیاسی و برخورداری از پشتیبانی مردم و حمایت عمومی. (۲۸)

در نظام‌های سیاسی مردم سالارانه که شاخص‌های «ثبات و تعادل سیاسی، مردم سالاری با همه لوازم آن، اقتدار دولت، مشارکت سیاسی (جذب کامل نخبگان و نمایندگان قشرها و طبقات در قدرت دولتی و گسترش پایگاه مشروعیت نظام) و قانونیت» برای آنها شناسایی شده است، (۲۹) وجود توسعه سیاسی و احزاب سیاسی خودجوش، واقعی و مؤثر تقریباً لازم و ملزوم یکدیگرند و با توجه به آمار، از میان ۱۱۹ کشور، همه توسعه یافته‌ها از نظام چند حزبی برخوردارند. (۳۰) و مسؤولیت احزاب در این نظامها عبارت است از: «شکل دادن به معتقدات پراکنده که براساس ایدئولوژی مشخص است، پشتیبانی از منافع فرد در مقابل دیوان سالاری، تمرکز افراد در گروه، پرورش رهبران سیاسی آینده، آشنا ساختن افراد به وظایف خود، بالا بردن سطوح دانش و آگاهی سیاسی - اجتماعی و اقتصادی مردم، تشویق مردم به شرکت در انتخابات و استفاده از حق رأی، تجمع خواسته‌ها و طبقه‌بندی آنها، جامعه‌پذیری سیاسی و برقراری ارتباطات سیاسی». (۳۱)

بنابراین اگر قایل باشیم که در هر جامعه‌ای علایق و منافی وجود دارد که باید فرصت بروز یابد، احزاب در این میان می‌توانند در جهت دهی به رأی مردم و فعالیت‌های سیاسی نقش مهمی بازی کنند و فعالیت آنها می‌تواند در «آگاهی سیاستگذاران از آنچه در جامعه می‌گذرد،

جلوگیری از دیکتاتوری حکام و ایجاد فضای باز برای انتقاد و تصحیح سیاستها و ممانعت از انحرافها، کمک به انتخاب افراد شایسته‌تر، حل مسالمت آمیز اختلافات و گسترش مشارکت سیاسی، مؤثر باشد و در این روند حکومت نباید مانع از تشکیل احزاب قانونی به عنوان خرده نظام سیاسی شود. (۳۲) در غرب چنین امکانی برای احزاب با توجه به ساختار حکومت فراهم شده است، به عبارت دیگر، ساختار حکومتی در غرب به طبقات مختلف اجتماعی امکان استقلال داده است و آنها توانسته‌اند از طریق تشکیل سازمانهای سیاسی از جمله احزاب وارد فرایند مشارکت در امور سیاسی شوند و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... شرکت کنند.

با تکیه به مطالب فوق، می‌خواهیم ببینیم چرا در ایران، طبقات اجتماع آن چنان ضعیف بوده‌اند که نتوانسته‌اند سازمان‌های سیاسی که منافع آنها را متمرکز کند و در برابر حکومت تضمین نماید، ایجاد کنند و چرا از دوران مشروطه به بعد با پیدایش احزاب سیاسی، شاهد ناپایداری آنها هستیم به طوری که این تشکیلات سیاسی نتوانسته‌اند جز در مقاطعی خاص مسؤولیت‌هایی را که بر شمرديم انجام دهند. فرض ما بر این است که نقش ساختار حکومتی در این زمینه بسیار مهم و اساسی است.

### ساختار حکومت و ضعف نیروها و طبقات اجتماعی در ایران تا عصر مشروطه

#### ساختار حکومت

در مورد حکومت، نظام سیاسی و تشکیلاتی که مجری قدرت سیاسی در جامعه ایران (دوره باستان و دوره پس از اسلام) بود، می‌توان گفت دولتی متمرکز اقتدار و حق حاکمیت بر جمیع قوای مملکتی به صورت حکومت فردی سلطنتی پدید آمد، رییس دولت با عنوان شاهنشاه، قدرت نامحدود و اختیارات کامل را در دست داشت و حکومتش ناشی از اراده و مشیت خداوند شمرده می‌شد و جنبه الهیّت داشت. پس از اسلام، روش حکومت سلاطین ساسانی مورد تقلید حکام قرار گرفت و تمایلات استبدادی سلاطین همچنان به قوت خود باقی ماند تا بدانجا که به استبداد مطلق نامحدود رسید. (۳۳)

نسبت دادن استبدادی - به عنوان حکومتی که در آن از یک سو مردم (حکومت شوندگان) دارای نماینده، حق رأی یا هر گونه سهم دیگری در اداره امور کشور نیستند و از سوی دیگر

فرمانروا دارای قدرتی نامحدود و کاملاً در کار خود مختار است و با تکیه بر دستگاه اقتدار متمرکز و شدید العمل هر گونه مخالفتی را سرکوب می‌کند - (۳۴) به آسیا، از جمله ایران به هردوت و ارسطو باز می‌گردد و تا به امروز نیز مورد تأکید بوده است و می‌توان گفت در بطن تمام نظرات گوناگون فلسفه سیاسی اروپا، استبداد - که افلاطون در دفتر هشتم و نهم کتاب جمهوریت در بررسی حکومت‌ها آن را شکل فاسد سلطنت و بدترین نوع حکومت معرفی می‌کند - (۳۵) خصیصه مشرق زمین به حساب می‌آید. (۳۶)

استبداد به معنی تمرکز قدرت در دست پادشاهی خودکامه (۳۷) و ساختی سیاسی با ویژگی‌هایی چون نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت حکومت، وسعت دامنه قدرت خودسرانه‌ای که به کار برده می‌شود و وجود دستگاه اداری متمرکز، معرفی گردیده و رژیم سلطنتی در ایران به واسطه همین ویژگی‌ها «سلطنت مطلقه» نامیده شده است. این رژیم خصلت استبدادی با مشخصات زیر داشته است:

در کار نبودن هیچ قانون یا سنتی که کردار فرمانروا را محدود کند، به دست آوردن قدرت دولت با شکستن قوانین پیشین، نبودن قاعده و قانونی برای جانشینی، به کار بردن قدرت در جهت منافع گروهی اندک، فرمانبری مردم از قدرت دولت تنها به سبب ترس، انحصار قدرت در دست یک نفر، به کار بردن ترور به عنوان وسیله اصلی کارست قدرت. (۳۸)

دبوتیم یا استبداد بی‌بند و بار که مراد از آن اقتداری مطلق است که خودسرانه توسط یکه سالار به کار برده می‌شود، نیز به حکومت‌های ایران نسبت داده شده است. (۳۹)

نظام پاتریمونالیسم یا «سلطه موروثی» نیز با الهام از جامعه شناسی ماکس وبر به معنی صورتی از حاکمیت سیاسی سنتی که در آن یک خاندان پادشاهی قدرت جابرا نه را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کند و قدرت سیاسی در کنترل شخصی و مستقیم فرمانرواست و به لحاظ اقتصادی متکی به اقطاع و تیول می‌باشد، به عنوان یک ساخت سیاسی بیمار باعلایم بالینی متعدد که در مرکز آن حاکم پاتریمونالیست نشسته است به حکومت‌های شرقی، از جمله ایران، اطلاق شده است. (۴۰)

کارل مارکس نیز با طرح شیوه تولید آسیایی در سال ۱۸۵۰ میلادی، (۴۱) جوامع آسیایی (از جمله ایران) را - که گاه تمدن‌های آبیاری و جوامع آبی نیز خوانده می‌شوند - (۴۲) جامعه‌ای

با اقتصاد کشاورزی مبتنی بر واحدهای تولیدی کوچک همراه با نوعی دولت متمرکز و دیوان-سالاری که قدرتش بر تنظیم ذخایر آب استوار است، تعریف می‌کند<sup>(۴۳)</sup> و معتقد است این شیوه خاص تولیدی با پیدایش حکومت‌های «استبداد شرقی» که در آن دولت بر فعالیتهای اقتصادی جامعه سلطه دارد و استعمار توده‌ها را متحقق می‌کند،<sup>(۴۴)</sup> سنخیت دارد.

نظام خودکامگی به عنوان نظامی که سلطانی پر هیمنه با فرّشاهی و استبداد و با تکیه بر ارتش قوی، بدون ضابطه و قانون، حکومت خود را برقرار می‌کند و به چپاول و غارت دست می‌زند نیز در توصیف حکومت‌های ایران به کار رفته است.<sup>(۴۵)</sup> داشتن سپاه ثابت و هزینه‌های سنگین آن که مستلزم اخذ مالیات‌های توانفرسا و افزایش قدرت مرکزی دولت بود از ویژگی‌های این نظام شمرده شده است.<sup>(۴۶)</sup>

هر یک از تعاریف فوق را که بپذیریم، صرف نظر از این که علت‌العلل شکل‌گیری چنین نظامی را جویا شویم، می‌توانیم بگوییم، جامعه ایران در طول ۲۵۰۰ سال به شکل استبدادی اداره می‌شد و سلاطین همواره محور اصلی قدرت سیاسی را در این نظام تشکیل می‌دادند و سلسله‌های پادشاهی - حتی اگر تنها حکومت ساسانیان، صفویه و قاجاریه را به مفهوم دقیق حکومت شاهنشاهی و حکومت امرای محلی و ایلات ترک و مغول را جدا از این سنت بدانیم -<sup>(۴۷)</sup> تنها در اثر جنگ و خونریزی و غلبه بر رقبای داخلی یا خارجی به قدرت می‌رسیدند و دوام این سلسله‌ها به شرایط زمان و میزان عرضه و لیاقت پادشاهان که غالباً مردانی جسور، خونریز و ماجراجو بودند و توانایی آنها در سرکوب رقبای خود بستگی داشت، اقتدار این سلاطین - که عموماً به عیاشی و غفلت در امور دولتی محکوم شده‌اند - کاملاً مطلقه بود.<sup>(۴۸)</sup>

باید متذکر شویم که در این نظام سیاسی استبدادی، ضعف سلطنت به شکل چند بعدی وجود داشت و دسیسه و عدم امنیت در تمام ابعاد جامعه جاری بود. سیلان ناامنی حتی موقعیت سلطان و طبقات حاکم را به طور بنیادی غیر مطمئن می‌ساخت - به نحوی که تقریباً تمام سلاطین در اوج شهرت، ثروت و اقتدار خود به سرنواشی فجیع گرفتار آمده با ذلت می‌مردند.<sup>(۴۹)</sup> شایعات جنگ و شکست حکومت در جنگ یا مرگ شاه عدم امنیت و وحشتی عجیب در کشور پدید می‌آورد ضعف حکومت مرکزی با قتل و غارت اهالی همراه می‌شد.<sup>(۵۰)</sup>

با توجه به مطالب فوق، اگر ویژگی دولت‌ها (حکومت‌ها) را وجود گروه خاصی که منحصراً درگیر اداره جامعه است و از ساخت اقتصادی و اجتماعی حراست می‌کند و قدرت و



حق انحصاری وضع و اجرای قانون و اعمال زور را در اختیار دارد<sup>(۵۱)</sup> بدانیم، باید بگوییم در سرتا سر تاریخ ایران، این امور در سلطنت، دربار و شخص شاه متمرکز بود و او کشور را ملک شخصی خود و شرکت خصوصی خانوادگی خویش می‌دانست و به میل خود آن را اداره می‌کرد.<sup>(۵۲)</sup>

دیدگاه‌های سیاسی نخبگان ایران نیز - با توجه به خصلت اندیشه سیاسی که صرفاً تفکری فلسفی و انتزاعی نیست و با محیط خود و واقعیات سیاسی - اجتماعی در تبادل و ارتباط است و از آنها تأثیر می‌پذیرد -<sup>(۵۳)</sup> با این نظام سیاسی تطابق داشت و باید تأکید کنیم که با توجه به نوع حکومت مستقر در ایران، عصاره اندیشه سیاسی دفاع از نوعی شاهی آرمانی بود<sup>(۵۴)</sup> تلاش می‌شد با استفاده از قواعد مذهبی و اخلاقی محدودیت‌هایی در این اقتدار مطلق ایجاد شود، لکن از آنجا که همه چیز در جامعه اعم از وجود نظم، اجرای قانون، جلوگیری از فساد، آبادی عمومی، عمارت جهان و... در وجود سلطان خلاصه می‌شد، این اقتدار مطلق همواره به استبداد می‌انجامید. نگاهی به اندیشه سیاسی برخی از اندیشمندان سیاسی ایران در این دوران مؤید ادعای ماست. از جمله خواجه نظام الملک در بیت نامی نویسد:

ایزد سبحانه و تعالی در هر عصر و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند او را به هنرهای پادشاهانه و سیرتهای ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام‌بندگان بدو باز بندد و در فساد و آشوب بدو بسته گرداند و امضاء و حشمت او در قلوب و عیون خلایق بگستراند تا مردمان در سایه عدل بر پناه رعایت او روزگار می‌گذارند.<sup>(۵۵)</sup>

او ضمن پذیرش این اقتدار، تلاش - ناموفقی - می‌کند تا با توسل به توصیه‌های اخلاقی جرح و تعدیلی در آن ایجاد کند. دولت در ایران - از دیدگاه وی - هم شأنی پدرا نه و هم فطانت ماکیاولی باید داشته باشد، لذا در انتهای کتاب خود چنین می‌آورد که پادشاه باید

با خصمان جنگ چنان کند که آشتی را جای باشد و با دوست و دشمن چنان پیوندند که تواند گسست و چنان بگسلد که تواند پیوست و چون شراب خورد نه همواره خوش طبع باشد و نه یکباره ترش روی، چون یک چند به تماشا و شکار و شراب و لذات دنیا مشغول باشد گاهگاهی نیز به شکر و صدقه و نماز شب و روزه و قرآن خواندن و خیرات مشغول گردد تا هر دو جهان دارد، باید که در همه کارها میانه رو باشد که پیامبر (ص) گفت: خیر الامور اوسطها.<sup>(۵۷)</sup>

جملات فوق نشان می‌دهد که جوهره سیاست از دیدخواجه، حفظ قدرت است و مآلاً اخلاق در سلوک الملوک وی راه به جایی نمی‌برد و در اندیشه سیاسی او که متوجه نظریه ایرانی سلطنت در دوران قبل از اسلام و کوشش در جمع آن با خلافت است،<sup>(۵۸)</sup> شأنی برای مردم نمی‌توان قایل شد آن چنان که وی از قول بهرام گور نقل می‌کند که «رعیت ما رمة... ما بود».<sup>(۵۹)</sup>

خواجه نصیرالدین طوسی نیز معترف است که جهت استخلاص نفس از جور حکام اسماعیلیه ناچار بوده خطبه کتاب خود را بر صیفتی موافق و عادت آن جماعت بنویسد، وی در مقدمه کتاب اخلاق ناصری می‌نویسد:

تحریر این کتاب وقتی اتفاق افتاد که به سبب تقلب روزگار جلای وطن بر سبیل اضطرار اختیار کرده و دست تقدیر او را به مقام قهستان پای بند گردانیده... به جهت استخلاص نفس و غرض از وضع دیباچه بر صیفتی موافق عادت آن جماعت در اثنا و اطرای سادات و کبرای ایشان پرداخت و اگر چه آن سیاق مخالف عقیده و مباین طریقه اهل شریعت و سنت است چاره نبود، به این علت کتاب را خطبه بر وجه مذکور ساخته شد.<sup>(۶۰)</sup>

بعد که مغولان به ایران تاختند، قلاع اسماعیلیه را فتح کردند، و خواجه در دربار هلاکو گرفتار آمد، دیباچه کتاب مزبور را به شکل دیگر تغییر داد. وی در این باره چنین توضیح می‌دهد:

بعد از آن چون لطف کردگار جلت اسماء به واسطه عنایت پادشاه روزگار، عمت معدنه، این بنده سپاس دار را از آن مقام نامحمود (محتشم قهستان) مخرجی کرامت داد... خواست که دیباچه کتاب را که بر سیاق غیر مرضی بود، بدل گرداند.<sup>(۶۱)</sup>

امام محمد غزالی هم در نصیحة الملوک با ذکر این نکته که خداوند پیامبران و ملوک را بر دیگران فضیلت داده با استناد به جمله «السلطان ظلّ الله فی الارض» حکم به اطاعت مطلق از پادشاه و عدم منازعه با ملوک می‌دهد و برای توجیه به آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» نیز متوسل می‌شود.<sup>(۶۲)</sup>

جلال الدین دوانی نیز شاه را در رأس هرم قدرت سیاسی قرار داد و نظام اجتماعی و سامان سیاسی جامعه را به او وابسته کرد و پا از این فوآتر نهاده نوشت:

پس درجه پادشاهی به مرتبه نبوت است چه نبی واضع شریعت است و پادشاه حامی و حافظ آن. از اینجا گفته‌اند: «الملک والدین توأمان» و در این معنی واقم شده:

نزد خرد شاهی و پیغمبری      چون دو نگین اند و یک انگشتری  
گفته آنهاست که آزاده‌اند      کاین دوز یک اصل و نسب زاده‌اند

لذا حق تعالی پس از امر به اطاعت خود به فرمانبرداری ملوک و سلاطین فرموده: اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم. (۶۳)

روزبهان خنجی هم با سود جستن از برخی احادیث به مطلق اطاعت از امرارای می‌دهد و آن را موافق شرع قلمداد می‌کند. (۶۴)

سایر اندیشه پردازان این دوران نیز همواره بر سر دوراهی هرج و مرج یا قدرت مبتنی بر کنترل ابزار خشونت، دومی را انتخاب می‌کردند. اینان که نوعاً خود از اعضاء طبقه حاکم بودند در عین عدم برخورداری از امنیت به عنوان مشاوران حکومت‌ها خدمت می‌کردند و تقریباً هیچ یک از شورش علیه حکومت حمایت نمی‌کردند نظراتشان غالباً محافظه کارانه بود. (۶۵) نیکی کدی می‌گوید، هر چند از قرن ۱۸ به بعد داعیه‌های سیاسی علمای مذهبی مبنی بر اینکه برای حکومت از پادشاهان می‌گسار شایسته‌ترند، شکل گرفت لکن دهها سال طول کشید تا آنکه امام خمینی علیه السلام حکم به حرمت سلطنت داد. (۶۶)

#### ضعف نیروها و طبقات اجتماعی

براساس نظریه «استبداد ایرانی» - که در آن دولت فاقد پایگاه اجتماعی و مشروعیت سیاسی است - (۶۷) در ایران، فئودالیسم اروپایی هرگز شکل نگرفت (زمینه‌های زراعی عمدتاً در اختیار دولت بود و بخشی به اراده دولت به زمینداران واگذار می‌شد، امتیازی که هر لحظه ممکن بود پس گرفته شود) لذا طبقه مالک به وجود نیامد که دولت مقید به رضایت و پشتیبانی آن باشد. دولت نماینده هیچ طبقه دیگری هم نبود و تمام طبقات تحت سلطه دولت بودند و به عبارتی دولت در فوق طبقات و نه فقط در رأس آنها قرار داشت، در نتیجه مشروعیت دولت اساساً ناشی از واقعیت قدرت آن در اثر توانایی اداره کشور بود. قانون عبارت از رأی دولت بود که هر لحظه می‌توانست تغییر کند و این معنای دقیق «استبداد ایرانی» است که نه متکی به طبقات و نه محدود به قانون بود. (۶۸)

یکی دیگر از علل بی‌ثباتی طبقات اجتماعی، عدم احترام به مالکیت خصوصی از سوی حاکمیت بود تا آنجا که مالکیت در ایران از متناهیات بود. مفاهیم است (۶۹) و تا بخ ایران مالامال از

تجاوزهای متعدد و مداوم به جان و مال و مردم می‌باشد. این ناامنی گریبانگیر خود شاهان هم بود به طوری که آنان مکرراً توسط وابستگان خود به قتل می‌رسیدند و تاریخ سلسله‌های پادشاهی نیز سرگذشت بی‌پایانی است از قتل و کور کردن اعضای خاندان سلطنتی - به نحوی که از سال ۱۶۹۴ (۱۰۷۳ ش) تنها چهار پادشاه ایرانی ترور نشده‌اند یا به زور، تاج و تخت خود را ترک نگفته‌اند - (۷۰) در این شرایط سایر طبقات اجتماعی در برابر هیأت حاکمه‌ای - که کمتر از ۲٪ جمعیت را تشکیل می‌داد و بهره‌مند از اهرمهای قدرت مطلقه بود - (۷۱) محلی از اعراب نداشتند و حکومت استبدادی از شکل‌گیری، استقلال و خود مختاری نیروها و طبقات اجتماعی جلوگیری می‌کرد.

باید تأکید کنیم که در ایران حتی طبقه حاکم دچار ناامنی بود زیرا بی‌قانونی در داخل روابط درونی هیأت حاکمه نیز وجود داشت. نیم‌نگاهی به چگونگی به قدرت رسیدن حکام، به قتل رسیدن پادشاهان، دعوای خونین بر سر جانشینی، براندازی‌های متعدد سلسله‌های سلطنتی و ... همه حاکی از ناامنی شخص شاه و طبقه حاکم در نظام استبدادی است. (۷۲) به عنوان مثال، آقا محمد خان مؤسس سلسله قاجار که در ۵ سالگی به دستور عادل شاه از سلسله افشاریه مقطوع النسل شده بود، نزد قاتل پدرش بزرگ شد و با خونریزی‌های بسیار به قدرت رسید، خود توسط خدمه‌اش در اردوگاه به مانند نادر شاه کشته گردید و برادران او و دیگر مدعیان سلطنت در حالی که جسدش را رها کرده بودند، به زور آزمایی در جهت کسب قدرت برخاستند. (۷۳)

در درون این طبقه، قدرت درباریان، وزراء، حکام شهرها و ولایات، سران نظامی و کارمندان عالی‌رتبه کشوری که استخوان بندی گروه حاکم را تشکیل می‌دادند نیز وابسته به قدرت مرکزی و شخص شاه بودند و امکان عمل مستقل نداشتند. (۷۴) مثلاً در دوران حاکمیت در ایران پس از اسلام - که ترکیبی از سلطان سوار بر اسب و وزیر ایرانی پیاده را شاهدیم - (۷۵) وزیر اعظم ضمن بهره‌مندی از قدرت در شغل خود امنیت نداشت و به اراده سلطان و بی‌هیچ علتی ممکن بود از سمت خویش برکنار شود. او نه خادم کشور که چاکر سلطان بود، در نتیجه ضروری بود که رضایت وی را جلب کند. وزیر مزبور که با نارضایی دیگر اعضای خانواده سلطان نیز مواجه بود و خود شاه نیز نسبت به نفوذ او حسادت می‌ورزید، معمولاً مورد غضب واقع می‌شد به نحوی که شمار وزیری که از هلاکت، حبس و مصادره اموال جان به در می‌بردند بسیار اندک بود و سیاه‌های از قتل وزیران توسط پادشاه، می‌توان ارایه کرد.

حاکمیت استبداد مطلق باعث می‌شد همه، حتی وزیران ارشد، ابراز اطاعتی بنده وار و ستایشی تملق‌آمیز نسبت به سلطان داشته باشند، پادشاه که همه وزیران را برقرار ساخته و مناصب را توزیع می‌کرد، می‌توانست آنها را از مقام خود برکنار کند و در مورد تمام آنها و افراد خانواده خود و مأموران لشگری و کشوری بدون دادگاهی دستور قتل دهد و اموال افراد را غصب کند، یعنی حق سلب حیات در ید او بود و بهره‌برداری از تمام منابع کشور نیز به وی تعلق داشت. او محوری بود که اساس زندگانی کشور بر آن مبتنی و تمام قوای حکومت در وجود او تمرکز داشت،<sup>(۷۷)</sup> بنابراین تمرکز قدرت در چنین شخصی ضعف طبقه حاکم را به دنبال داشته است.

اشرافیت موروثی برخوردار از مصونیت حقوقی و مستقلی که بتواند از نظر حقوقی محدودیتی برای قدرت شاه ایجاد کند نیز با توجه به ویژگی‌های استبداد ایرانی که همواره بخش عمده‌ای از زمین‌ها را در تملک داشت، هیچگاه در ایران پیدا نشد و اصولاً مرتبه اشرافیت وابسته به خویشاوندی با خاندان پادشاه و قرابت به مرکز تصمیم‌گیری سیاسی یعنی دربار بود و در این شرایط، نیروی اجتماعی مزبور ضعیف بود امکان عمل مستقل از حکومت را نداشت.<sup>(۷۸)</sup>

از عصر صفویه به بعد، می‌توان از نیروی اجتماعی دیگری که پادشاهان به راحتی و سهولت نمی‌توانستند در حقوق و امتیازات آنان مداخله کنند، یعنی روحانیت شیعه، سخن به میان آورد - البته شکاف و منازعه آشکاری میان آنان و پادشاهان صفوی پدید نیامد.<sup>(۷۹)</sup> پس از صفویه، شاهد جزر و مدهایی در قوت و قدرت آنان هستیم از جمله شکافی میان حکومت مرکزی و علمای شیعه پدید آمد که سعی شد در دوران قاجار به نحوی ترمیم شود، البته در این دوره، قدرت اقتصادی - سیاسی مستقل از دولت از ایجاد رابطه نزدیک میان حکومت و آنان جلوگیری می‌کرد.<sup>(۸۰)</sup>

در این دوره از نقش روشنفکران نمی‌توان سخنی به میان آورد، همچنین نیروها و قشرهای کارگری تا عصر مشروطه و دوره رضا شاه شکل نگرفتند، لکن از ایلات و عشایر که همواره بخش عمده‌ای از جمعیت بوده به طور مستقیم یا غیر مستقیم در سیاست و حکومت نقش داشتند، می‌توان صحبت کرد. پس از صفویه تا عصر مشروطه، میان چند ایل و طایفه بر سر قبضه قدرت سیاسی، نزاع بود و کم و بیش همه حکومت‌ها در اعمال سلطه بر عشایر و قبایل دارای مشکلاتی بودند. تقویت نیروی نظامی مرکزی بهترین راه سرکوبی یا جلب اطاعت آنها محسوب می‌شد و قدرت دولت مرکزی خود به معنای سلطه یک قبیله بر قبایل دیگر بود. مدتی بعد با پیدایش ساخت دولت مطلقه و قدرت متمرکز به پایه‌های سیاسی و اقتصادی ایلات و عشایر ضربات اساسی

وارد شد. (۸۱)

بنابراین در پایان این قسمت به عنوان جمع‌بندی باید بگوییم که ساخت استبدادی حکومت، ضعف نیروها و طبقات اجتماعی را ایجاد می‌کرد و این نیروها نمی‌توانستند عامل تحدید قدرت مطلقه متمرکز در دربار و شخص شاه باشند، به عبارت دیگر هرگز مشارکتی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نداشتند.

## ساختار حکومت و عدم رشد احزاب در ایران عصر مشروطه و پس از آن

### ساختار حکومت

ایران در عصر مشروطه نیز به شکل استبدادی اداره می‌شد و ماهیت سیاست و حکومت در آن هرگز تغییر نکرد یعنی حکام این دوران نیز همه براساس اراده شخصی و سلیقه فردی حکومت می‌کردند. پیش از مشروطه شاهان قاجار با استبداد حکم می‌راندند. همانطور که کرزن می‌نویسد:

به راستی شاه فعلی در حال حاضر نمونه ممتاز زمامداری مطلق به شمار می‌رود... وی عاری از مسؤلیت و فاعل مایشاء است. حق بی حد و حصری نسبت به جان و مال هر یک از اتباع خویش دارد، فرزندان او استقلال جداگانه ندارند و در چشم به هم زدن ممکن است به خاک پستی و یا فقر و تنگدستی فرو افتند. وزیران بنا بر میل ملوکانه برقرار یا خوار می‌شوند. فرمانروا یگانه وجود مالک‌الرقاب است و تمام افراد رسمی اختیاراتی از جانب او دارند و هیچ مرجع رسمی حقوق و مزایای شاه را محدود نمی‌سازد. (۸۲)

در دوران قاجار که وابستگی و آسیب‌پذیری‌های دولت افزایش یافته و بی‌قانونی و ناامنی در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی رواج پیدا کرده بود، سازوکاری برای کنترل رفتار خودسرانه شاه و زیردستانش وجود نداشت. (۸۳) سلاطین با استفاده از تجربیات قرن‌های گذشته ایران، بدین نتیجه رسیده بودند که برای تداوم حکومت خود باید با قاطعیت و قدرت آهنین حکومت کنند، (۸۴) لکن دولت در این دوران به رغم این ادعا که شاه از قدرت سیاسی مطلق و پردامنه برخوردار بود، از نظر داخلی و در رابطه با قدرت‌های خارجی بسیار ضعیف بود. (۸۵) به عبارت دیگر سلطنت قاجار بر جامعه‌ای ضعیف و فاقد یکپارچگی بنا شده بود و دولت در آن با سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» تعادل شکننده‌ای ایجاد می‌کرد. (۸۶)

بحران‌های مالی و اقدامات نومیدانه‌ای که به دنبال آنها صورت گرفت، قرضه‌های

خارجی، دادن امتیازها و فساد ناشی از به حراج گذاشتن مناصب دولتی همه به نارضایتی‌های سیاسی دامن زده مشروعیت دولت قاجار را در ذهن مردم از میان بردند،<sup>(۸۷)</sup> به طوری که از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، افراد حامی اصلاحات در تهران و برخی شهرها انجمن‌های مخفی و نیمه مخفی تشکیل دادند. علایق آنان بیشتر پیرامون آزادی مردم از یوغ جباریت و منافع بود که از آزادی، عدالت و تعلیم و تربیت ناشی می‌شد. در این میان روزنامه‌های فارسی زبان خارج از کشور (جدالین، اختر و قانون) نقش مهمی در تنویر افکار عمومی بازی می‌کردند.<sup>(۸۸)</sup>

پس از قتل ناصرالدین شاه، انقلابیون لزوم اصلاحات را علناً بیان کردند. آنان می‌خواستند از شرّ بی‌قانونی سازمان یافته و رسمی خلاص شوند و در تقسیم قدرت سهیم گردند تا بلکه با فایق آمدن و غلبه بر استبداد، سایر آرمانهای اجتماعی و سیاسی، پیشرفت اقتصادی، رفاه اجتماعی و اعتبار ملی تأمین شود<sup>(۸۹)</sup> و بدین ترتیب انقلاب مشروطه شکل گرفت. علمای بزرگ (شیعه) - که قبلاً هیچانی علیه امتیاز تنباکو پدید آورده بودند -<sup>(۹۰)</sup> این بار اعمال نظارت قانونی بر قدرت استبدادی و مطلقه حکام را ضروری شمردند.<sup>(۹۱)</sup> آنان رهبری ایدئولوژیک و هدایت مستقیم جنبش مشروطه را به عهده گرفتند و در جذب مشارکت و وسیع توده‌ها نقش قابل توجهی بازی کردند.<sup>(۹۲)</sup>

برخی معتقدند هر چند انقلاب مزبور را علما به ثمر رساندند لکن به دلیل عدم تداوم آن و بهره‌برداری نکردن از آن به زودی یک دیکتاتوری خشن روی کار آمد و از مشروطیت جز نامی باقی نماند و حتی این سوءظن در مردم ایجاد شد که اساساً رژیم استبدادی از رژیم مشروطه بهتر و مشروطیت گناه است.<sup>(۹۳)</sup> بدین ترتیب تلاش‌هایی که برای محدود کردن قدرت شاه و برقراری حکومت مشروطه در ایران صورت گرفت به شکست انجامید.<sup>(۹۴)</sup>

علی‌رغم اینکه در قانون اساسی مشروطه سعی شده بود حکومت شخصی و استبدادی به صورت ملی و مشروطه درآید<sup>(۹۵)</sup> لکن همچنان اقتدار شاه امری محتوم و قطعی باقی ماند. حتی وقتی قانون اساسی مشروطه تدوین می‌گردید عده‌ای معتقد بودند که به قدرت شاه هیچ خللی نباید وارد آید، از جمله امیربهادر وزیر دربار در جلسه‌ای که برای تهیه پیش نویس نظامنامه مجلس و قانون اساسی تشکیل شده بود، می‌گوید:

رأی شاه باید بر همه مطالب مقدم باشد اگر بفرماید فلان شهر را بجایید یا فلان آدم را بکشید نباید گفت

این خلاف قانون است زیرا امر شاه بر همه چیز مقدم است.<sup>(۹۶)</sup>

بنابراین مشروطیت هم نتوانست موجب در هم ریختن ساخت قدرت و شکل‌گیری طبقات جدید و تحول در جامعه روستایی ایران گردد،<sup>(۹۷)</sup> نامنی همچنان در سراسر کشور وجود داشت، از جمله داستان جنگل آن چنان بزرگ گردید که خود را به مانند آذربایجان دیده‌بان کارهای تهران (حکومت مرکزی) شمرد و آشفتگی‌ها آن چنان فراوان شد<sup>(۹۸)</sup> که چرخهٔ همیشگی دولت در ایران یعنی «استبداد - فتنه و آشوب - استبداد» مجدداً تکرار گردید<sup>(۹۹)</sup> و پس از مشروطه، استبداد ایرانی جای خود را به یک نظام از هم گسیخته و تقریباً متناقض دیوان سالارانه داد.<sup>(۱۰۰)</sup> به عبارت دیگر جنبش مشروطیت که به دنبال نوعی مردم سالاری در ایران بود، به علت فقدان شرایط مناسب و ریشه دار بودن سنتهای استبدادی شکست خورد و مجدداً استبداد کهن و دیکتاتوری نوین از آن سر برآورد.<sup>(۱۰۱)</sup>

مجلس پنجم در آبان ماه ۱۳۰۴ شمسی با تصویب ماده واحده‌ای انقراض سلطهٔ فاجار را اعلام داشت<sup>(۱۰۲)</sup> و رضا خان - که حتی چندین سال پس از کودتا هنوز از خواندن و نوشتن زبان مادری عاجز بود<sup>(۱۰۳)</sup> - سلسله پهلوی را بنیاد نهاد و خود را رضا شاه خواند و قدرت حکومت مرکزی را مستقر ساخت.<sup>(۱۰۴)</sup> وی که در ۴۸ سالگی بر تخت سلطنت نشست، قریب ۱۶ سال با حفظ ظواهر حکومت مشروطه سلطنتی، دیکتاتوری پیشه کرد.

انتخابات مجلس از دوره ششم تا چهاردهم، فرمایشی و ساختگی بود و فقط نمایندگانی به مجلس راه می‌یافتند که از نظر وفاداری و اطاعت از مقام سلطنت به تأیید رضا شاه رسیده باشند،<sup>(۱۰۵)</sup> مرحوم مدرس برای افشای این وضع پس از انتخابات دوره هشتم مجلس به رییس شهربانی نوشت: حداقل آن یک رأیی که به خودم دادم چه شد؟<sup>(۱۰۶)</sup>

بدین ترتیب، رضاخان نیز حکومت استبدادی را در ایران تداوم داد. در دوران حکومت وی فعالیت سیاسی به کلی ممنوع بود و بازداشت کسانی که دست به فعالیتهای سیاسی می‌زدند از شکل گرفتن هر نوع مخالفتی جلوگیری می‌کرد.<sup>(۱۰۷)</sup> او که به حزب و تحزب اعتقاد نداشت،<sup>(۱۰۸)</sup> بساط همه احزاب را برچید و روزی در هیأت دولت اظهار داشت: هر مملکتی رژیم دارد و رژیم ما یک نفره است.<sup>(۱۰۹)</sup>

رضا شاه، ضمن استوار کردن قدرت حکومت مرکزی، آزادی‌ها را از مردم ایران سلب کرد.<sup>(۱۱۰)</sup> در واقع در حکومت وی از آزادی خبری نبود و اشخاص مخالف با آمپول هوا، آتش مسموم و تزریق مواد سمی به قتل می‌رسیدند و در این میان سهم روزنامه‌ها نیز «ریزیز شدن»



بود او اظهار داشته بود اگر یک کلمه بنویسید می‌دهم ریزریزان کنند. (۱۱۱)

بنابراین، اگر چه رضاخان چهارچوب نمادی و تشریفاتی حکومت پارلمانی ایران را از میان برداشت لکن سبک حکومت وی با روش استبدادی دوران قبل از مشروطه زیاد متفاوت نبود و او تصور می‌کرد که نوسازی کشور تنها از راه خودکامگی و سرکوب نهادهای مردم سالار دست یافتنی است. (۱۱۲)

حکومت خودکامه رضا شاه در نتیجه اشغال نظامی ایران در شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی به پایان رسید. (۱۱۳) خروج وی از کشور با جشن و سرور مردم همراه شد، زیرا پادشاه مستبد سقوط کرد و مردم از شردیکتاتوری او خلاص شده بودند. زندانیان سیاسی آزاد شدند و اجتماعات مذهبی و گردهمایی‌های سیاسی آغاز گردید. فروغی برخی از عاملان جنایات دوره رضاخان را تعقیب و پزشک احمدی را محکوم کرد اما عمال اصلی رژیم در امان ماندند (۱۱۴) و نظامی مردم سالارانه پدید نیامد، (۱۱۵) هر چند روزنامه‌ها و مطبوعات آزادانه به ارزیابی حکومت رضا خان می‌پرداختند و انتقاداتی وسیع را مطرح می‌کردند. (۱۱۶)

در دوره اول سلطنت محمدرضا یعنی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی که قدرت وی هنوز تثبیت نشده بود، از یکسو با بی‌ثباتی کابینه‌ها روبه‌رو بودیم - به طوری که ۱۲ نخست وزیر ۱۷ کابینه را (که ۲۳ بار ترمیم شد) تشکیل دادند، یعنی میانگین عمر کابینه‌های مزبور بادر نظر گرفتن ترمیم‌ها فقط ۳/۵ ماه بود و اکثریت ۱۵۰ سیاستمداری که در این کابینه‌ها منصوب شدند سلطنت طلب و مناصب مطمئن خود را مدیون حمایت دربار بودند - (۱۱۷) و از سوی دیگر، فضای باز سیاسی خاصی ایجاد شد که در سایه آن جنبش ملی شدن صنعت نفت با حضور مردم شکل گرفت.

با کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ - که شاه در پی آن در دیدار با روزولت اظهار داشت: من تاج و تختم را از برکت خداوند، ملت، ارتشم، و شما دارم - (۱۱۸) دوره کوتاه آزادی سیاسی به ورطه فراموشی سپرده شد. از این تاریخ محمدرضا نیز سنت دیکتاتوری پدرش را با قدرت بیشتری ادامه داد (۱۱۹) و به مانند رهبران رژیم‌های اسبق فرانسه، روسیه و چین به عنوان یک پادشاه مستبد و مطلق‌گرا برای تثبیت قدرت خود، اقدام به ایجاد یک ارتش مدرن و یک دستگاه اطلاعاتی بی‌رحم و همه جا حاضر کرد. (۱۲۰)

نوع رژیم وی قطعاً دیکتاتوری فردی بود زیرا شاه تمام نهادها و شخصیت‌ها را به طور مستقیم یا از طریق ساواک و سازمان بازرسی کنترل می‌کرد، فرامین را به رهبران نظامی دیکته می‌نمود، نمایندگان با تأیید او به پارلمان راه می‌یافتند، قوه قضایی در اختیار او و مجری خواسته‌های وی و دربار بود و قوه مجریه کاملاً مطیع و فرمانبردار،<sup>(۱۲۱)</sup> به صورتی که بدون تصویب صریح او که هم مقام رسمی و تشریفاتی بود و هم نخست وزیر بالفعل و هم فرمانده عالی نیروهای مسلح، هیچ تصمیم مهمی در ایران اتخاذ نمی‌شد. مستخدمین دولتی از بالاترین مقام تا سطح رؤسای نواحی به تصویب او برگزیده می‌شدند و گستره وسیعی از امور تحت تصمیمات وی بود.<sup>(۱۲۲)</sup>

شاه تلاش کرد تا مشروعیت خود را بر پایه سلطنت ۲۵۰۰ ساله، نمایش قدرت، نوسازی و ترقی و کارآیی حکومت و برنامه‌های اصلاحی توضیح دهد لکن این موارد از سوی مخالفان در سال ۱۳۴۲ زیر سؤال رفت و امام خمینی علیه السلام در سخنرانی‌های خود در سال ۱۳۴۲ سیاست‌های او را شدیداً محکوم کردند و<sup>(۱۲۳)</sup> او را فردی بی‌دین و ناپرهیزکار معرفی کردند که مآلاً با استبداد سلطنتی و اقتدارگرایی نمی‌تواند دعوی اخلاقی، حمایت مردمی و مردم سالار بودن داشته باشد در واقع او متهم به تلف کردن منابع کشور و آواره کردن میلیون‌ها روستایی - اجرای سیاست‌های ارضی - بود.<sup>(۱۲۴)</sup>

پس از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تمام رهبران مخالفان در زندان بودند یا تحت نظر ساواک قرار داشتند، نمایندگان مجلس که از غربال سازمان اطلاعات و امنیت کشور می‌گذشتند عروسک‌های خیمه شب بازی آماده اجرای منویات شاه بودند.<sup>(۱۲۵)</sup> او در ارزیابی حوادث مزبور مدعی شد که «بلوا و غارت پانزدهم خرداد ارمغانی بود که ارتجاع سیاه برای ما به همراه آورد».<sup>(۱۲۶)</sup>

محمدرضا از اواسط دهه ۱۳۴۰ دیگر هیچ قدرتی را در برابر خود تحمل نمی‌کرد، فرمانده کل نیروهای مسلح، آریامهر، پدر تاجدار و شخص اول مملکت عناوینی بود که مدام توسط وسایل ارتباط جمعی در گوش مردم خوانده می‌شد.<sup>(۱۲۷)</sup> از این دوران، فساد و رشوه خواری در دوایر دولتی و دادگاه‌ها رسوایی علنی گردیده شهره عام شد و حکومت شاه روز به روز مستبدتر و اطرافیانش فاسدتر می‌شدند و این فساد از اوایل دهه ۱۳۵۰ افزایش یافت.<sup>(۱۲۸)</sup> مشهور بود که او و خانواده‌اش میلیون‌ها دلار را به حسابهای خارجی خود واریز کرده و بخش وسیعی از منابع

کشور را به خود اختصاص داده‌اند. (۱۲۹) سفارت آمریکا در یکی از گزارش‌های خود وضعیت فوق را چنین منعکس می‌نماید:

عکس شاه همه جا هست. پیش از شروع فیلم در تمام سینماها تصویر او در حالت‌های شاهانه گوناگون همراه قطعاتی از سرود ملی نمایش داده می‌شود. سال روز تولد شاه، ملکه و ولیعهد با آتش بازی ورژه و تظاهرات جشن گرفته می‌شود. شاه نفوذ خود را فعالانه در تمام مراحل امور اجتماعی بسط داده است... به ندرت فعالیت یا حرفه‌ای پیدا می‌شود که شاه یا اعضای خانواده یا صمیمی‌ترین دوستانش دخالتی مستقیم در آن نداشته باشند و تلاش می‌شود تا تداوم ۲۵۰۰ سال سلطنت در ایران در اذهان جای گیرد و تمام رسانه‌ها در خدمت این اندیشه‌اند و وفاداری به سلطنت و میهن پرستی ملی لازم و ملزوم یکدیگر معرفی می‌شوند. (۱۳۰)

برخی الگوی رژیم سیاسی محمد رضا را توتیمونیالیسم - که دولت در آن به شدت شخصی است - معرفی می‌کنند و معتقدند شاه ضعف‌های این رژیم را با آسیب‌پذیری‌های نظام سلطنتی ترکیب و ماشین دولتی را حول شخصیت خود متمرکز کرده بود. (۱۳۱) احزاب نمایی، وزرای گوش به فرمان، نخست وزیری که دست شاه را می‌بوسید، وکلایی که روی پای شاه می‌افتادند، سرمایه‌داران وابسته، زندان‌های مملو از مخالفان سیاسی، روزنامه‌های مملوک و فساد و تباهی که در دوران هویدا به نهایت خود رسید چشم انداز تمدن بزرگ بودند که شاه نوید می‌داد و طبیعی است که این رژیم، دیکتاتوری خاصی در چهارچوب الگوی رژیم سلطنتی و بر به عنوان نوع افراطی پاتریمونیالیسم - با ویژگی‌های خاصه حزبی، دودمان پرستی، رفیق بازی و فساد گسترده - معرفی گردد. (۱۳۲)

جمع بندی این قسمت را چنین ارایه می‌دهیم که استبداد سیاسی، خفقان، مطلق‌العنان بودن شاه و دربار و حکام و نامحدود بودن اختیاراتشان، فقدان قانون و امنیت فردی، دخالت و نفوذ بیگانگان در امور کشور، جلوگیری و قلع و قمع هر فکر و اندیشه‌ای که حکومت آن را نمی‌پسندید یا به مصلحت نمی‌دانست و ویژگی مشترک پهلوی، قاجار و کلاً حکومت‌های قبل و پس از مشروطه بود، (۱۳۴) یعنی ساختار سیاسی - اجتماعی ایران در ربع آخر قرن بیستم نیز همچنان دست نخورده باقی مانده بود و در تمام این دوران تحولی در ساختار سیاسی ایجاد نشد و راه مشارکت سیاسی برای قشرها و طبقات مختلف اجتماعی به علت فقدان نهادهای مردم‌سالارانه بسته بود. (۱۳۵)

حزب به مفهوم جمعیت سیاسی در ایران، همچون بسیاری از جوامع دیگر سابقه‌ای طولانی و تاریخی دارد لکن سابقه حزب سیاسی به شکل مشخص و در چهارچوب تعاریف مرسوم کنونی از احزاب، به یکصد سال نمی‌رسد و به دوره مشروطه یا کمی پیش از آن باز می‌گردد. (۱۳۶) آن چه قبل از مشروطه از فعالیت گروه‌های سیاسی خبر داریم همه سزّی و پنهانی هستند و از جمعیت‌های آشکار خبری نیست. (۱۳۷) بنابراین تشکیل احزاب سیاسی در کشور ما پس از مشروطه انجام شد. تا آن روزگار سنت حزب‌گرایی در ایران وجود نداشت زیرا ظهور و تحول احزاب سیاسی مستلزم ایجاد حکومت پارلمانی است. پس از مشروطه بود که منورالفکران در صدد ایجاد احزاب سیاسی برآمدند و دوره‌ها، دستجات، باندها و انجمن‌ها را به تعبیری نخستین اشکال احزاب سیاسی ایران می‌توان به شمار آورد که هسته غالب احزاب را در ادوار بعدی نیز تشکیل دادند. (۱۳۸)

تحول احزاب سیاسی ایران را در چند دوره می‌توان بررسی کرد و در فواصل این دوره‌ها مقاطع رکود و توقف تحزب دیده می‌شود و نتیجه بررسی مزبور نشان خواهد داد که رونق و کساد فعالیت احزاب در ایران دقیقاً با میزان مردم‌سالاری و دیکتاتوری بودن حکومت در ارتباط است.

دوره اول از عصر مشروطه تا استقرار سلطنت رضاشاه را شامل می‌شود. در همان دوره اول قانونگذاری شاهد شکل‌گیری برخی جریان‌های سیاسی در قالب احزاب هستیم، لکن کودتای محمدعلی شاه فاتحه مجلس اول را خواند و پس از گذشت دوران استبداد صغیر و فتح تهران بود که حضور احزاب در دوره دوم قانونگذاری ملموس گردید. ملک الشعرا بهار در مورد جریان‌ها و احزاب سیاسی این دوران می‌نویسد:

در سال ۱۳۲۷ (۱۲۸۷ شمسی) یعنی در سال فتح تهران، دو حزب در ایران پیدا شد که پس از افتتاح مجلس دوم آن دو حزب به نام «دموکرات عامیون» و «اجتماعیون اعتدالیون» رسمی شده خود را به مجلس معرفی کردند. احزاب دیگر مثل «اتفاق و ترقی» چون نماینده‌ای نداشتند کاری از پیش نبردند. دموکرات‌ها مخالفین خود را ارتجاعی می‌نامیدند و اعتدالیون آنها را انقلابی و تندرو خوانده احیاناً از تهمت‌های دینی و تکفیر خودداری نداشتند و دشمنی بین دو حزب آنچنان بالا گرفت که کار به کشت و کشتار رسید. (۱۳۹)

مشاهده می‌کنیم که سنت حزب‌گرایی از همان ابتدا با مشکل روبرو بود و احزاب تحمل

افکار یکدیگر را که از لوازم مردم سالاری است نداشتند.

پس از انحلال مجلس دوم - به واسطه اولتیماتوم دولت روسیه - رهبران احزاب به اتهام توطئه از تهران تبعید و روزنامه‌ها توقیف شدند و مجلس حدود سه سال تعطیل ماند. بدین ترتیب احزاب از ایفای نقش موثر و مفید عاجز شدند. از آنجا که اصولاً انتخابات در ایران پایه حزبی نداشت نقش آنها در ساختار سیاسی مبهم باقی ماند؛ مضاف بر این که جنبه‌های منفی و تفرقه افکنانه آنها بیشتر جلوه گر بود. (۱۴۰)

کسروی در مورد این نقش منفی می‌نویسد:

در تهران پس از ده سال و اندی که از آغاز مشروطه می‌گذشت کم کم کسانی پیدا شدند که شیوه سود جستن و پول اندوختن را از راه دسته بندی و روزنامه نویسی و هیاهو و درآمدن به کارهای کشور و هواداری از این و آن و مانند اینها نیک می‌دانستند. این هوچیان در تهران بودند و دیگر از آزادی خواهان دلسوز راستین که در آغاز جنبش پیدا شده و آن کارهای تاریخی را انجام داده بودند، خبری نبود. (۱۴۱)

برداشت میلسپو نیز از فراکسیون‌هایی که در مجلس دوره‌های اول شکل گرفتند چنین است:

ایران به طور کلی فاقد هر نوع حزب سیاسی به معیار کشورهای مغرب زمین است. در مجلس گروه‌های مختلفی وجود دارند لکن فاقد هر نوع تشکیلات به جز یک نفر لیدر هستند و کار آنها اصولاً به احزاب سیاسی شباهتی ندارد. (۱۴۲)

از مجلس سوم به بعد، اصول حزب سازی، فرقه بازی و جار و جنجال لیدرها و پادوها و هتاکی جراید، آن چنان همه را خسته کرده بود که همه به فکر حکومتی نافذالکلمه و مقتدر و بسط امنیت افتادند (۱۴۳) و در این فضا بود که مجلس پنجم رضا خان را به قدرت رسانید و او با بنیان نهادن اقتداری مطلق لاجرم احزاب سیاسی را چونان نیروهای تفرقه اندازی می‌نگریست که یا معارض اقتدارش هستند یا موجب می‌شوند که کوشش‌های او برای وحدت و نوسازی ایران دشوارتر گردد، (۱۴۴) لذا بساط آنها را در هم پیچید و به مدت ۱۵ سال تمام احزاب را در باتلاق استبداد مطلقه خود مدفون گردانید. (۱۴۵) یعنی نزدیک به دو دهه احزاب سیاسی از بین رفتند و وکلای رضا شاهی مجلس ششم به بعد نیز نتوانستند تهدیدی علیه سیاست‌های فردی او باشند.

دوره دوم از آغاز دهه بیست شمسی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در برمی‌گیرد که با ایجاد

جو آزادی که چند سالی به طول انجامید، جمعیت‌های سیاسی و روزنامه‌های گوناگون اعلام موجودیت کردند و برای شرکت در مراکز قدرت و تصمیم‌گیری وارد میدان مبارزات سیاسی شدند. (۱۴۶) برخی معتقدند که تا شهریور ۱۳۲۰ - سال اشغال نظامی ایران و سقوط رضاخان - از احزاب سیاسی ایران نمی‌توان سخنی به میان آورد زیرا احزابی که در دوره اول و دوم قانونگذاری به وجود آمدند به زودی متوقف گردیدند اما به هنگام اشغال ایران یکباره حدود بیست حزب تشکیل شدند که البته برخی ریشه در گذشته تاریخی داشتند. به عبارتی در این دوره شاهد شکل‌گیری بیشترین تعداد احزاب سیاسی هستیم که علت آن را در فقدان قدرت مطلقه حکومت باید جستجو کرد.

احزاب سیاسی ایران را در این دوره در سه جریان بزرگ کمونیستی، ناسیونالیستی و اسلامی می‌توان شناسایی کرد که برخی از آنها همان طور که سریع تشکیل شدند سریع نیز مضمحل گشتند. (۱۴۷) وجه مشترک دو جریان اول و دوم راکه حزب توده و جبهه ملی نماد آنها بودند در مشورت خواهی از دول خارجی ذکر کرده‌اند. (۱۴۸)

در این دوران جریان کمونیستی و ناسیونالیستی در قالب حزبی و جریان اسلامی با استمداد از تجربیات پیشین - بسیج ملت با انگیزه‌های ملی و مذهبی توسط روحانیت - تلاش کردند تا در فضای باز سیاسی ایجاد شده و بی‌ثباتی رژیم بر روند سیاست تأثیر گذارند و موفق شدند نهضت ملی شدن صنعت نفت را که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عقیم ماند به راه اندازند.

ارزیابی زیر از احزاب سیاسی موجود در جریان کمونیستی و ناسیونالیستی توسط برخی از صاحب‌نظران ارایه شده است. اولاً، احزاب مزبور فاقد یک هویت اجتماعی مبتنی بر ساخت جامعه ایران بودند به عبارتی پایگاه اجتماعی مستحکم و مستمری مبتنی بر یکی از قشرهای جامعه نداشتند و نتوانستند فعالیت خود را بین قشرهای اجتماعی گسترش دهند. ثانیاً، فقدان یک مجموعه نظری و ایدئولوژیکی بازگوکننده افکار و خواسته‌های مادی و معنوی طبقات اجتماعی در آنها ملموس بود. به عبارت دیگر اندیشه و نظریه سیاسی اجتماعی که ساخته و پرداخته خود آنها باشد، به چشم نمی‌خورد. ثالثاً، دنباله روی و تأثیر پذیری آنها از غرب و قدرتهای بزرگ یکی دیگر از ویژگی‌های احزاب سیاسی در این دوران است. (۱۴۹)

پس از کودتای زاهدی و سرکوب جریانات سیاسی مذکور تا دوره سوم یعنی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ از فعالیت احزاب نمی‌توان سراغ گرفت. در دوره مزبور مجدداً فضایی به وجود آمد که

برخی احزاب و جریانهای سیاسی مثل جبهه ملی دوم، نهضت آزادی و گروه‌های اسلامی در روحانیت به علمداری امام خمینی علیه السلام توانستند وارد صحنه مبارزات سیاسی شوند اما این تنها امام خمینی بود که معارضه با نظام سلطنتی را مطرح کرد و در پی آن حوادث ۱۵ خرداد پدید آمد. با تبعیدایشان مجدداً تمام مخالفین سرکوب شدند و دیکتاتوری حاکم گردید.

شاه از این تاریخ به بعد مانع از تشکیل گروه‌های سیاسی شد و در نتیجه فضای مناسبی برای نیروهای اجتماعی به وجود نیامد. بین رژیم و طبقات اجتماعی ارتباط دیده نمی‌شد و شاه تمام رشته‌هایی را که در گذشته سلطنت مطلقه را با طبقات متوسط سستی پیوند می‌داد از هم گسیخت و پایگاه سلطنت مطلقه خود را بسیار محدود کرد و در فکر تبدیل حکومت مطلقه نظامی خویش به یک رژیم توتالیتر فاشیست گونه برآمد. <sup>(۱۵۰)</sup> بدین ترتیب مشخص‌ترین ویژگی سیاسی رژیم یعنی تحمیل سلطه و احاطه بر کلیه گروه‌ها شکل گرفت و تنها احزاب فرمایشی و مطیع و وفادار اجازه فعالیت یافتند، مآلاً بدلیل انحصار قدرت در دست محمدرضا، اراده معطوف به قدرت در احزابی نظیر حزب ملیون اقبال، حزب مردم علم، کانون ترقی منصور و حزب ایران نوین هویدا، که احزاب «شه ساخته» بودند موضوعیتی نداشت. <sup>(۱۵۱)</sup>

در این سال‌ها به میزانی که از توان دولت در پاسخگویی به نیازهای روزافزون جامعه در حال تحول ایران کاسته می‌شد گسترش دستگاه‌های سرکوب در دستور کار قرار می‌گرفت، نهاد سلطنت حتی بخش عمده‌ای از نیروها و کادرهای ذخیره خود را محکوم به عدم مداخله در سیاست کرد و بالاتر از آن، هر گونه تمایل سیاسی از جانب طبقه متوسط جدید و قشرهای مختلف را با سرکوب جواب داد. مطبوعات و رسانه‌ها و سایر ابزار ایدئولوژیک قادر به جلب توافق و مشروعیت‌سازی نبودند مضاف بر اینکه رژیم کودتا نه می‌توانست پرچمدار ناسیونالیسم باشد و نه دروازه‌های طلایی تمدن بزرگ قادر به اختفای حلیی آبادها بود و نه در فضای ساواک زده ایران - به مانند بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم که در آن نوک مطبوعات را می‌چیدند و انتقادکنندگان حکومت از بیم زندان یا تبعید یا از دست دادن شغل خود معمولاً ساکت می‌ماندند - <sup>(۱۵۲)</sup> تظاهر به مردم‌سالاری می‌توانست مفهومی داشته باشد. <sup>(۱۵۳)</sup>

شاه برای حل بحران مشارکت - که براساس نظریه بحران، گذار از آن برای دستیابی به توسعه سیاسی ضروری تلقی می‌شد - <sup>(۱۵۴)</sup> و برای جذب تقاضا برای فعالیت سیاسی در سال ۱۳۵۲ اقدام به

ایجاد حزب رستاخیز کرد و در اجتماعی بزرگ از وزراء، نمایندگان مجلسین و مقامات دولتی نظام تک حزبی را اعلام کرد و گفت:

دوران دودوزه بازی کردن به سرآمده و جای کسی که با قانون اساسی و نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن مخالف است یا در زندان و یا در خارج از کشور است. (۱۵۵)

حزب مزبور که آخرین تلاش شاه برای نوعی نهادسازی از بالا بود، در جلب وفاداری و جذب مشارکت طبقات اجتماعی - که عبارت از قشرهای غالب، طبقه متوسط، طبقه سنتی، کارگران به شدت ناهمگون و زارعین بودند - (۱۵۶) شکست خورد و استقلال کامل دولت از طبقات اجتماعی به عنوان خصیصه مهم دولت ایران در دهه ۱۳۵۰ شکل گرفت. (۱۵۷) به نحوی که از یک سو شاهد دور شدن طبقات بالا و متوسط از سیاست و دولت و از سوی دیگر شاهد نارضایتی و مخالفت طبقه سنتی در مواجهه با سیاستهای رژیم هستیم. ماحصل این وضع جدایی کامل دولت از جامعه مدنی بود. (۱۵۸)

به تدریج قطب بندی خاصی بین مردم و شاه به وجود آمد. او به عنوان نماد و تجسم دولت پاتریمونیال مسبب تمام مشکلات و نابسامانی‌ها معرفی گردید و حملات بروی متمرکز شد (۱۵۹) و در سال ۱۳۵۷ در پی عدم توان کنترل بحران پدید آمده ساقط گردید.

### نتیجه گیری

دیدیم که در ایران - برخلاف غرب - به لحاظ حاکمیت طولانی استبداد، پایداری احزاب و کیفیت مشارکت سیاسی اجتماعی در قالب‌های مردم سالارانه (پارلمان، مطبوعات و ...) همواره با مشکل روبه رو بود. و نهادهای سیاسی و احزاب یا در معرض سرکوب و اختناق بودند یا در شرایط التهاب و خشونت و ستیزش با هم و حذف یکدیگر قرار داشتند. (۱۶۰)

ساخت قدرت یک جانبه در ایران که قدرت سیاسی در آن اصولاً مشروعیت خود را از منابعی غیر از جامعه به دست می‌آورد، جایی برای تشکیل نهادهایی جهت مشارکت گروه‌های اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی باقی نمی‌گذاشت و در کشور ما به مانند سایر الیگارشیهای سنتی و استبداد فردی مطلقه، جامعه سیاسی بسته ماند و جامعه مدنی، نهادها و مؤسسات آن تکامل نیافت و اصولاً گروه‌های اجتماعی از عرصه مستقلاً برخوردار نشدند. (۱۶۱)



در حکومت استبدادی مآلاً از مردم سالاری خبری نبود و در غیاب مردم سالاری از رقابت سیاسی نشانی نمی‌توان گرفت و وقتی رقابت نبود، گروه منسجم، مستقل و صاحب نظری هم یافت نمی‌شد که در رقابت با گروه حاکم به طرح نظرات و آرای خود بپردازد، در چنین وضعی تحزب قطعاً مطرود بود و دولت در ایران اجازه پیدایش و گسترش احزاب و گروه‌های سیاسی مستقل را نمی‌داد.

هر چند در این مقاله تلاش شد تا ارتباط بین تمرکزگرایی و استبداد حکومت مرکزی و ناپایداری نیروها و طبقات اجتماعی و احزاب سیاسی به عنوان تبلوری از تجمع منافع آنها نشان داده شود، لکن از سایر عوامل فرهنگی، اجتماعی و نیز عوامل خارجی نباید غافل شد. مضاف بر اینکه در درون خود احزاب نیز ضعف‌هایی قابل ملاحظه است که در ناپایداری آنها قطعاً اثر می‌گذاشت و توان لازم برای عمل حزبی و اثرگذاری بر روند تحولات جامعه را از آنها سلب می‌کرد.

### یادداشت‌ها

- ۱ - حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، (تهران: نشر، ۱۳۷۴) ص ص ۹۸-۱۰۰.
- ۲ - همان، ص ص ۲۶-۱۲۲.
- ۳ - محسن مدیر شانه چی، «احزاب سیاسی و توسعه نیافتگی جامعه ایران در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷»، ایران فوده سال دوم، شماره هشتم، ص ص ۸-۱۴.
- ۴ - سید حسین سیف زاده، «مشارکت منفعلانه و علل تداوم آن»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره سی و یکم، (فروردین ۱۳۷۳)، ص ص ۱۶۷-۱۴۵.
- ۵ - سید حسین سیف زاده، «تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه: تأملی نظری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره سی و دوم، (تیر ۷۳)، ص ص ۹۴-۱۶۵.
- ۶ - بارینگتن مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹) ص ص ۱۰-۱۱.
- ۷ - همان، ص ۱۱.
- 8 - Roger Scorton, *A Dictionary of Political Thought* (London and Basingstoke: Macmillan Press, 1982) pp.115-6.
- ۹ - عبدالعلی قوام، توسعه سیاسی و تحول اداری، (تهران: قومس، ۱۳۷۱) ص ۱۳۸.
- ۱۰ - دیوید هلد، مدهای دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، (تهران: روشنگران، ۱۳۶۹) ص ۱۴.
- ۱۱ - ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، (دو جلد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱) ج ۱، ص ص ۷۱-۷۵۱.
- ۱۲ - موسی غنی نژاد، «نکاتی دربارهٔ مردم سالاری ایرانی و سوسیالیسم ایرانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ششم، شماره ۴۳ (زمستان ۱۳۷۰)، ص ۳۲.

- ۱۳ - فرانک بیلی، «ثبات و بحران، نگرانی‌هایی دربارهٔ دموکراسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دوم شماره ششم، (اسفند ۱۳۶۶) شماره سریال ۱۷، ص ۱۰-۴.
- ۱۴ - تام باتامور، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی (تهران: کیهان، ۱۳۶۶) ص ۳۰.
- ۱۵ - عبدالحمید ابوالحمد، مبانی علم سیاست، (تهران: قومی، ۱۳۷۰)، ج ۱، ص ۴۱۰.
- ۱۶ - احمد تقیب‌زاده، «عملکرد و نقش احزاب سیاسی در جوامع امروزی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال سوم، شماره ۸ (تابستان ۱۳۶۸)، ص ۹-۱۱.
- ۱۷ - احمد تقیب‌زاده، «احزاب سیاسی و نظام دموکراسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال سوم، شماره ۶ (بهار ۱۳۶۸)، ص ۲۵-۲۸.
- ۱۸ - مک‌آیور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی‌کنی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴) ص ۷-۲۵۶.
- ۱۹ - قاضی، پیشین، ص ۷۲۱.
- ۲۰ - موریس دورژه، احزاب سیاسی، ترجمه رضا علومی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷) ص ۲۳.
- ۲۱ - موریس دورژه، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷) ص ۴۴.
- ۲۲ - باتامور، پیشین، ص ۶۵-۶۴.
- ۲۳ - مدیر‌شانه‌چی، پیشین، ص ۹، به نقل از منبع زیر:
- The Encyclopedia Britanica* (15th ed., Chicago: Encyclopedia Britanica Inc., 1986), Vol. 14, p.677.
- ۲۴ - آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری (تهران: نشرنی، ۱۳۷۳) ص ۷-۳۳۶.
- ۲۵ - دورژه، جامعه‌شناسی احزاب، ص ۶-۴۲۵.
- ۲۶ - عبدالعلی قوام، جزوه درسی نظام‌های سیاسی تطبیقی، (تهران: دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، نیم سال دوم ۱۳۶۴-۶۴).
- ۲۷ - باتامور، پیشین، ص ۵۶.
- ۲۸ - احمد تقیب‌زاده، «احزاب سیاسی و نظام دموکراسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال سوم، شماره هفتم، (تیرماه ۱۳۶۸)، ص ۲ به نقل از منبع زیر:
- Joseph Lapalombara and Myron Weiner, *Political Parties and Political Development*, (Princeton: Princeton University Press, 1966), p.6.
- ۲۹ - سعید حجازیان، «تلقی آکادمیک از توسعه سیاسی»، راهبرد، سال اول، شماره اول، ص ۴۴-۳۸.
- ۳۰ - مدیر‌شانه‌چی، پیشین، ص ۸-۲۴.
- ۳۱ - عبدالعلی قوام، جزوه درسی نظام‌های سیاسی تطبیقی.
- ۳۲ - احمد رجب‌زاده و حسین ملکی، دانش اجتماعی، [سال اول متوسطه] (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲) ص ۷-۱۱۴.
- ۳۳ - زهرا شجعی، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، (۴ جلد، تهران: سخن، ۱۳۷۲) ج ۱، ص ۱

۲۷-۳۰.

۳۴ - علی بابایی و بهمن آقایی، فرهنگ علوم سیاسی، (تهران: ویس، ۱۳۶۵) ج ۱، ص ۴۱-۴۰.

۳۵ - مک آیور، پیشین، ص ۱۷.

۳۶ - پوریا پیروز، «موانع توسعه در ایران، برخی عوامل تاریخی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ششم شماره یک و دو (پاییز ۱۳۷۰)، ص ۹۰-۸۸ به نقل از:

Perry Anderson, *Lineage of the Absolutist State* (London: NLB, 1974)37 - Scruton, *op.cit.*, pp 303-4.

۳۸ - داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، (تهران: مروارید، ۱۳۶۶) ص ۱۶۰.

۳۹ - همان، ص ۳۰-۳۲۹.

۴۰ - سعید حجازیان، «ساخت اقتدار سلطانی، آسیب پذیرها، بدیل‌ها»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نهم، شماره ۷ و ۸ (اردیبهشت ۷۴)، ص ۵۸-۴۵.

۴۱ - استغف. پ. دون، موقوف و ظهور شیوه تولید آسیایی، ترجمه عباس مخبر، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸)، ص ۱۵۱.

۴۲ - نام با نامور، جامعه‌شناسی، ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰)، ص ۱۳۰.

۴۳ - همان، ص ۲۷.

۴۴ - مرتضی راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی، (تهران: جیبی، ۱۳۵۸)، ص ۵۹۵.

۴۵ - علی رضا قلی، جامعه‌شناسی خودکامگی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۱) ص ۹-۸ و ۴۰-۳۹.

۴۶ - جی. آ. بویل، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه حسن اندیشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱) ص ۸۴.

۴۷ - فرزام جلالی، بیان حکومت قاجار: نظام سیاسی ایلی و دیوان سالاری مدرن (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳) ص ۱۰-۹.

۴۸ - م. محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰) ص ۵۸.

۴۹ - همان، ص ۵۹.

۵۰ - آن. ک. س. لمبتون، سیری در تاریخ ایران پس از اسلام، ترجمه یعقوب آژند (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۷-۱۸۶.

۵۱ - علی اکبر امینی، «در شناخت دولت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دوم، شماره یازدهم (شهریور ۱۳۶۸)، ص ۲۱-۲۸.

۵۲ - فرهنگ رجایی، «اسطوره سازی و تاریخ نگاری، افسانه و واقعیت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۶، شماره ۵۰ (زمستان ۱۳۷۰)، ص ۲۳-۱۴.

۵۳ - قاسم افتخاری، اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، جزوه درسی، (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران).

۵۴ - سید جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، (تهران: کویر، ۱۳۷۴) ص ۲۶.

۵۵ - خواجه نظام الملک، سیاست نامه، به تصحیح عباس اقبال (تهران: اساطیر، ۱۳۷۲) ص ۱.

۵۶ - ج. ج. ن. کرزن، ایران و قهیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (۲ جلد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷) ج ۱.

ص ۳۷.

- ۵۷ - خواجه نظام الملک، همان، ص ص ۸-۲۹۷.
- ۵۹ - همان، ص ۲۵.
- ۶۰ - خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹) ص ۱۸.
- ۶۱ - همان، ص ص ۱۸-۲۲.
- ۶۲ - شجعی، پیشین، ص ص ۶۰-۶۱.
- ۶۳ - طباطبایی، زوال اندیشه...، ص ص ۶۳-۲۴۴.
- ۶۴ - طباطبایی، درآمدی فلسفی بر...، ص ۳۳.
- 65 - Ali Reza Sheikholeslami, "From Religious Accomodation to Religious Revolution", in Ali Banuazizi and Myron Weiner, *The State, Religion and Ethnic Politics* (New York: Saracuse University Press, 1986).
- ۶۶ - نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی (تهران: قلم، ۱۳۶۹) ص ۴۲.
- ۶۷ - همایون کاتوزیان، «دموکراسی و توسعه اقتصادی»، کتاب توسعه، شماره ۷ (تابستان ۷۳) ص ۱۹.
- ۶۸ - همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامییز عزیز، (۲ جلد، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲) ج ۱، ص ۷.
- ۶۹ - رضاقلی، پیشین، ص ۵۵.
- 70 - Sheikholeslami, *op.cit.*
- ۷۱ - سعید برزین، «ساختار سیاسی، طبقاتی و جمعیتی ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هشتم، شماره ۹ و ۱۰ (خرداد و تیر ۱۳۷۳)، ص ص ۲۱-۱۴.
- ۷۲ - حمیرا مشیرزاده، «ساختار استبدادی حکومت پادشاهی و عدم رشد بورژوازی در ایران»، راهبرد، شماره ۷ (بهار ۱۳۷۴)، ص ۳۶.
- ۷۳ - سیدجلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱) ص ۱۴.
- ۷۴ - محمدرضا خلیلی خو، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، (تهران: جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، ۱۳۷۳) ص ص ۶۶-۶۴.
- ۷۵ - جلالی، پیشین، ص ۵۰.
- ۷۶ - بویل، پیشین، ص ص ۵۸-۲۵۵.
- ۷۷ - کرزن، پیشین، ص ص ۶۶-۵۶۵.
- ۷۸ - بشیریه، پیشین، ص ص ۵-۲۰۰.
- ۷۹ - همان، ص ص ۴۶-۲۴۱.
- ۸۰ - سید حسن نصر و سید ولی... نصر، «نقد و بررسی کتاب سایه خدا و امام مکتوم، مذهب و نظم سیاسی و تغییرات اجتماعی در شیعیسم ایرانی از آغاز تا ۱۸۹۰ از سعید امیرارجمند»، ایران‌نامه، سال پنجم، ص ص ۸۰-۱۷۴.

- ۸۱ - بشیره، پیشین، صص ۸۷-۲۸۴.
- ۸۲ - کرزن، پیشین، صص ۵۱۳.
- ۸۳ - فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران: ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲، ترجمه هوشنگ مهدوی و بیژن نوروزی (تهران: البرز، ۱۳۷۲)، صص ۱.
- ۸۴ - باری روبین، جنگ قدرتها در ایران (تهران: آشتیانی، ۱۳۶۳)، صص ۱۳-۱۰.
- ۸۵ - جان فوران، «مفهوم توسعه وابسته به مثابه کلیه فهم اقتصاد سیاسی ایران دوره قاجار»، ترجمه احمد تدین، مجله تاریخ معاصر ایران، کتاب چهارم (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱)، صص ۶۵.
- ۸۶ - همان، صص ۶۵، به نقل از منبع زیر:
- Ervand Abrahamian, "Oriental Despotism, the Case of Qajar Iran", pp.3-31 in *International Journal of Middle East Studies*, vol. 5, no. 1 (1974), 31.
- ۸۷ - همان، صص ۶۶.
- ۸۸ - لمبتون، پیشین، صص ۶-۲۱۴.
- ۸۹ - کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، جلد اول، صص ۳-۱۰۲.
- ۹۰ - حامدالنگار، دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری (تهران: توس، ۱۳۶۹)، صص ۳۰۷.
- 91 - Malise Ruthven, "Islam in the World", A Pelican Book, *Religion and Mythology in World Affairs* (New York: Viking Penguin Inc., 1984), pp.334-339.
- 92 - Nikki. R. Keddie, "Religion, Society and Revolution in Modern Iran", *Dialectics of Continuity and Change* (New York: University of New York Press, 1981).
- ۹۳ - حمید عنایت، «انقلاب ایران سال ۱۹۷۹، مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی»، ترجمه مینا منتظر لطف، فرهنگ توسعه، شماره ۴، صص ۹-۴.
- 94 - Ervand Abrahamian, "Strutural Causes of the Iranian Revolution", *Middle East Research and Information Project Reports*, No. 87, (May 1980).
- ۹۵ - شجیعی، پیشین، صص ۵۷.
- ۹۶ - خلیلی خو، پیشین، صص ۶۰ به نقل از: یحیی دولت آبادی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی، (۴ جلد، تهران: فردوسی و عطاری، ۱۳۶۱)، ج ۲، صص ۵۳.
- ۹۷ - همان.
- ۹۸ - احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان بازمانده تاریخ مشروطه ایران، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱)، صص ۶-۷۷۴.
- ۹۹ - همایون کاتوزیان، «دموکراسی، دیکتاتوری و مسؤولیت ملت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم شماره ۷ و ۸ (بهار ۱۳۷۲)، صص ۴.
- ۱۰۰ - کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ج ۱، صص ۱۱۸.

- ۱۰۱ - آشوری، پیشین، ۶۱-۱۵۹.
- ۱۰۲ - مدنی، پیشین، ۲۴-۱۱۵.
- ۱۰۳ - ابوالفضل قاسمی، «تاریخچه جبهه ملی ایران»، نشریه حزب ایران، (اسفند ۱۳۵۷)، ص ۶.
- ۱۰۴ - محمود طلوعی، خطرات دو سفیر، (تهران: علم، ۱۳۷۳) ص ۵۳.
- ۱۰۵ - محمود طلوعی، پدر و پسر: ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها، (تهران: علم، ۱۳۷۲) ص ۲۴۱.
- ۱۰۶ - مدنی، پیشین، ص ۱۳۱.
- ۱۰۷ - رویین، پیشین، ص ۲۳.
- ۱۰۸ - حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، (۲ جلد، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰) ج ۱، ص ۷۶.
- ۱۰۹ - خلیلی، خود، پیشین، ص ۲۲۲ به نقل از:
- مهدی قلی خان هدایت مخبرالسلطنه، خطرات و خطرات (گوشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوران زندگانی من)، (تهران: زوار، ۱۳۴۴) ص ۳۸۶.
- ۱۱۰ - محمود طلوعی، داستان انقلاب، (تهران: علم، ۱۳۷۱) ص ۵۷۶.
- ۱۱۱ - جامی، گذشته چراغ راه آینده است و تاریخ ایران در ناصبه دو کودتا ۱۲۹۹-۱۳۳۲، (تهران: ققنوس، ۱۳۶۷) ص ۱۲۱.
- ۱۱۲ - عظیمی، پیشین، ص ۱۳-۱۰.
- ۱۱۳ - همان، ص ۲۸.
- ۱۱۴ - کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ج ۲، ص ۱۱-۱۲.
- ۱۱۵ - همان، جلد اول، ص ۱۵.
- ۱۱۶ - جامی، پیشین، ص ۲۲-۱۱۸.
- ۱۱۷ - عظیمی، پیشین، ص ۴۶-۴۴.
- ۱۱۸ - باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، (۲ جلد، تهران: گفتار، ۱۳۷۲)، ج ۲، ص ۱۲.
- ۱۱۹ - آسبه میرآقایی، موانع ساختاری توسعه ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷، رساله فوق لیسانس (دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۱)، ص ۲۷.
- 120- Theda Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution", *Theory and Society*, Vol. 11, No. 3 (May 1982), pp. 265-283.
- ۱۲۱ - بهرام افراسیابی، ایران و تاریخ از کودتا تا انقلاب، (تهران: زرین، ۱۳۶۴)، ص ۴۴-۲۲۴.
- ۱۲۲ - مایکل لدین و ویلیام لوئیس، کارت و سقوط شاه، روایت دست اول، ترجمه ناصر ایرانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۲۳.
- ۱۲۳ - سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، (تهران: انتشارات راه امام، بی تا)، ص ۷۱۷.
- 124- Cheryl Benard and Zalmay Khalilzad, "Secularitization, Industrialization and Khomein's Islamic Republic", *Social Science Quarterly*, vol. 24, no.2, (Summer 1979).

- ۱۲۵ - غلامرضا نجابتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب (۲ جلد، تهران: رسا، ۱۳۷۱) ج ۱ ص ۲۵۹.
- ۱۲۶ - محمدرضا پهلوی، انقلاب سفید، (تهران: وزارت آموزش و پرورش، بی تا) ص ۸-۴۷.
- ۱۲۷ - اسکندر دلم، زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا (تهران: گلفام، ۱۳۷۲) ص ۱۷۷.
- ۱۲۸ - عنایت، پیشین، ص ۹-۴.
- 129 - Ruthven, *op.cit.*
- ۱۳۰ - لدین ولویس، پیشین، ص ۲۴.
- 131- Said Amir Arjomand, "Iran's Revolution in Comparative Perspective", *World Politics*, vol.38, no.3, (April 1986).
- ۱۳۲ - دلم، پیشین، ص ۷۳-۱۶۲.
- ۱۳۳ - حجاریان، «ساخت اقتدار سلطانی»، ص ۴۸-۴۵.
- ۱۳۴ - صادق زیباکلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، (تهران: روزنه، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۳.
- 135- Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982).
- ۱۳۶ - مدیرشانه‌چی، پیشین.
- ۱۳۷ - حسین تبریزنیا، علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران، (تهران: مرکز نشر بین‌الملل، ۱۳۷۱) ص ۱۴۳.
- ۱۳۸ - ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، (۲ جلد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱) ج ۲، مقدمه ناشر.
- ۱۳۹ - همان، ج ۱، ص ۹-۸.
- ۱۴۰ - منصوره اتحادیه، احزاب سیاسی در مجلس سوم ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ هج (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱) ص ۱۱-۱۰۰.
- ۱۴۱ - کسروی، پیشین، ص ۷۶۶.
- ۱۴۲ - تبریزنیا، پیشین، ص ۲۶۷.
- ۱۴۳ - بهار، پیشین، ج ۲، ص ۲۵-۲۰.
- ۱۴۴ - ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: علم، ۱۳۷۰)، ص ۵۸۴.
- ۱۴۵ - تبریزنیا، پیشین، ص ۵۳.
- ۱۴۶ - حسین میر، تشکیلات فراماموری در ایران (تهران: علمی، ۱۳۷۱)، ص ۵۵۳.
- ۱۴۷ - علیرضا ازغندی، جزوه درسی تاریخ تحولات ایران سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ شمسی، (تهران: دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، نیم سال اول سال تحصیلی ۶۴-۶۳).
- ۱۴۸ - پیتراوری، تاریخ معاصر ایران از پهلوی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه محمدرفیعی در آبادی، (تهران: عطایی، بی تا)، ص ۱۱۲.
- ۱۴۹ - ازغندی، پیشین.

- ۱۵۲ - عباس کشاورز شکری، مسایل توسعه سیاسی در ایران تجدید سنت دینی و تطبیق آن با شرایط توسعه سیاسی، (تحقیق آرایه شده در درس مسایل توسعه سیاسی ایران، دانشگاه تهران، دوره دکتری، ۱۳۷۳).
- ۱۵۲ - مایرون وینر، نوسازی جامعه، ترجمه رحمت‌اله مقدم مراغه‌ای (تهران: فرانکلین، ۱۳۵۰) ص ۱۷۵.
- ۱۵۳ - سعید حجاریان، «ناموزونی فرایند توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی»، راهبرد، سال دوم، شماره ۲ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۶۸.
- ۱۵۴ - سید حسین سیف زاده، نوسازی و دگرگونی سیاسی، (تهران: سفیر، ۱۳۶۸) ص ص ۸۶-۱۷۱.
- ۱۵۵ - عاقلی، پیشین، ص ۲۹۴.
- ۱۵۶ - احمد اشرف و علی بنوعزیزی، «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، ترجمه عماد افروغ، راهبرد، سال دوم، شماره ۲ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ص ۲۶-۱۰۲.
- 157 - Farideh Farhi, "State Disintegration and Urban-Based Revolutionary Crisis", *Comparative Political Studies*, vol.21,no.2, (July 1988), pp.231-56.
- 158 - Afsaneh Najmabadi, "Iran's Turn to Islam: From Modernization to a Moral Order", *The Middle East Journal*, vol. 41, no. 2, (Spring 1987).
- 159 - Skocpol, *op.cit.*

۱۶۰ - تبریزنیا، پیشین، ص ۱۹۸.

۱۶۱ - ر.ک بشیریه، پیشین، ۲۹۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی